

چکیده

روایت است که از پنج نابینا (یا مردان در تاریکی) که تا آن زمان فیل ندیده بودند، خواسته شد تا فیلی را توصیف کنند^۱*. اولی عاجها، دومی گوشها، سومی پهلوها، چهارمی پاها و پنجمی دم او را لمس کرد. آنگاه این پنج نفر فیل را به پنج صورت کاملاً متفاوت توصیف کردند، زیرا هر یک از آنها قسمت متفاوتی را دیده بود. مطالعات پیری شناسی نیز تا اندازه ای این داستان را به خاطر می آورد. روانشناسان، زیست شناسان، جامعه شناسان، و انسان شناسان و پزشکان و معماران هر کدام فقط یکی از جنبه های پیر شدن را می بینند و چنان که نزدیک بین باشند، آنچه را که دیگران انجام می دهند نمی بینند به طوری که غالباً قسمت اعظم پدیده هایی را که به طور همزمان روی می دهد، از نظر دور می دارند. با وجود این بیشتر مؤلفان به موضوعی توجه دارند که در رشته آنها قابل حصول است. خواه این رشته روانشناسی باشد، خواه جامعه شناسی و یا ... بنابراین مطالعه گزارشهای تحقیق نوعی خلأ به جای می گذارد. تلفیق علوم و فنون و هنر در یکدیگر و تدوین و تبلور آنان در یک قالب مشخص همواره دشوار بوده است. در طول تاریخ و با گسترش دانش بشری، کلیه ی علوم زیر شاخه های تخصصی متعددی یافته و تخصص ها عمیق تر ولی محدود تر شده اند اما دانش معماری هیچگاه محدودیت پذیر نبوده است. چگونه می توان فضایی را بدون آگاهی از وضعیت جغرافیایی و آب و هوایی، پیشینه و سیر تکاملی تاریخی، سیستم ها دانش فنی تکنولوژیکی ساختاری، شناخت جامعه و روانشناسان اجتماعی، نوع کاربری و ... طراحی نموده و ساخت. طراحی فضاهای مختلف نیازمند: هنر، ابتکار، دانش اجتماعی، تاریخی، جغرافیایی فنی و روانشناسی است.

کلمات کلیدی: خانه سالمندان، روانشناسی محیط، حس تعلق.

^۱* این روایت یادآور داستانی است که مولوی به شرح زیر بیان می کند:

پیل اندر خانه تاریک بود	عرضه را آورده بودندش هنود
از برای دیدنش مردم بسی	اندر آن تاریکی اش کف می بسود
شد هر کسی اندر آن ظلمت همی	گفت همچون ناودان است این نهاد
دیدنش با چشم چون ممکن نبود	آن برو چون بادبیزن شد پدید
آن یکی را کف به خرطوم او فتاد	گفت خود این پیل چون تختی بدست
آن یکی را دست بر گوشش رسید	فهم آن می کرد هر جا می شنید
آن یکی بر پشت او نهاد دست	آن یکی دالش لقب داد این الف
همچنین هر یک به جزوی که رسید	اختلاف از گفتشان بیرون شدی
از نظر که، گفتشان شد مختلف	نیست کف را بر همه او دسترس
در کف هر یک اگر شمعی بدی	کف بهل وز دیده دریا نگر
چشم حس همچون کف دست است و بس	بینی و دریا نی عجب کف همی
چشم دریا دیگرست و کف دگر	تیره چشمیم و در آب روشنیم
جنبش کفها ز دریا روز و شب	آب را دیدی نگر در آب آب